

نگاهی به حال و هوای نوجوانانِ سه دهه اخیر ایران

نوجوانی به وقت امروز!

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزانه روزنامه خراسان

شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۶

۱۹ دی القعه ۱۳۳۸ هـ ۱۲ آگوست ۲۰۱۷

۸۲۹

ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد...! نوبتی هم که باشد، دیگر نوبت نوجوانی کردن شما دهه هشتادی هاست! دوره نوجوانی دهه شصتی ها خیلی وقت است گذشته و هفتادی ها را هم دیگر به زور و اغماض می توانیم نوجوان بدانیم و جزو جوانان سرزمین‌مان به حساب می آیند. اما امروز، ۲۱ مرداد و ۱۲ آگوست که در تقویم جهانی، «روز نوجوان» نام گرفته، روزی است متعلق به متولدین اوایل دهه هشتاد. چند سالی است که سازمان ملل متحد، روزی را برای پرداختن آنها در نظر گرفته و هر سال یکی از مسائل مهم مربوط به نوجوانان را به عنوان موضوع روز جهانی نوجوان مطرح می کند. ما هم به همین بهانه، پرونده زندگی سلام امروز را به مرور حال و هوا و تفاوت‌های بازمه و معنادار نوجوانان سه نسل ایران اختصاص دادیم. راستش ما دهه شصتی ها وقتی دهه هشتادی‌ها را می بینیم، کرک و پرمان می ریزد! نه این که عجیب باشیم، جالبید. روی همین حساب شاید مقایسه حال و هوای نوجوانان سه نسل مختلف کشورمان، بازمه و خواندنی باشد. خوبی موضوع هم این است که تقریبا هر سه نسل، تفاوت‌های نوجوانی شان با دیگر نسل‌ها را دوست دارند و هر کدام با اعتماد به نفس در مورد نسل خودشان حرف می زنند. اگر نوجوانید، روزتان مبارک و چه نوجوان هستید، چه نیستید، پرونده امروز را از دست ندهید.



لباس پوشیدن

یک ویژگی اصلی رخت و لباس دهه شصتی‌ها دست‌ودلبازی در استفاده از پارچه بود. با پارچه یک مانتوی سباز می‌دوم آن سال‌ها الان می‌شود چهاردست لباس مجلسی دوخت؛ آن‌هم چه مانتوهایی! به هر کدامشان یک جفت ایل بزرگ دوخته شده‌بود که به ریزتقش‌ترین دخترها هم شکل و شمایل «فرامرز خوندگاه» می‌داد. شلوارهای پبله‌دار و لوله‌تفنگی هم که می‌دانید جزو لاینفک خوش‌تیپی بودند. عینک‌های فریم بزرگ که از دایره صورت بیرون می‌زد و پشت موی کفتری که دیگر برای پسرها به منزله مرگ و زندگی محسوب می‌شد. دهه شصتی‌ها از هر لحاظ نسل سوخته نباشند از نظر تنوع رنگ واقعاً در حفاشان ظلم شده‌است؛ آن موقع‌ها کلا سه رنگ پارچه در بازار پیدا می‌شد؛ سرمه‌ای، مشکی و قهوه‌ای، نوزاد و کودک و نوجوان و جوان و سالخورده هم نداشت!

کارت بازی، تیله بازی، فوتبال دستی، وسطی و به قل دو قل، بازی با لاستیک کهنه، الک دولک، اسم و فامیل و این اواخر، بازی هواپیما و قارچ‌خور آثاری، جزو بازی ها و تفریحات پر طرفدار دهه شصتی‌ها بود. از دیگر تفریحات نوجوانان دهه شصتی، بازی با جملات: «بگو دوچرخه؟ سبیل بابات می چرخه. بگو پرده؟ و...» بود. البته دامنه خلاقیت نوجوانان دهه شصتی به همین جا ختم نمی شد. زل زدن به ابرهای آسمان و تجسم شکل‌های مختلف، زل زدن به برفک تلویزیون و تصور اشکال گوناگون، تلفن زدن و فوت کردن، شیش‌خونه و هفت‌سنگ توی کوچه و با شاعر دختر! با دخترا، پسر! با پسر! هم جزو تفریحات یک نوجوان آن دوره بود.

نوجوانان دهه شصتی چون بچه های دوره کوپن و صف نان و شیر و نفت بودند، رابطه‌شان با سختی‌ها و دشواری های زندگی و مشکلات و کمبودها، مثل رابطه «چولوز و جولی»، دوقلوهای معروف افسانه‌ای بود. یعنی از بس که به هم گره خورده بودند، نه تنها همدیگر را پذیرفته بودند بلکه با همجواری یکدیگر، تولید خلاقیت و انرژی می کردند. این‌جوری بود که یک نوجوان دهه شصتی، قبل از خرید هر چیز، اول قیمتش را می پرسید و بعد اگر آن چیز خیلی هم قشنگ اما گران قیمت بود، پیو از چشمش می افتاد و زشت می شد! هر نوجوان دهه شصتی، حتما یک قلک بزرگ سفالی داشته که مدت‌ها پول توچیمی اش را درونش جمع کرده اما در نهایت، پول جمع شده را با دل شکسته به مامان تحویل داده تا خرج مهمانی یا گاشای دختر خاله شود. هر نوجوان دهه شصتی، کلکسیونر از خاطرات چیزهایی که دوست داشته و هیچ وقت فرصت خریدش پیش نیامده، در ذهن دارد و مفاهیمی مثل بی پولی، اجاره خانه، قرض و قسط و سایر مشکلات مالی خانواده جزو مسائل روزمره نوجوانان دهه شصتی بود.

نوجوانان دهه شصتی را چه به خرید؟ آن موقع هابیک نوجوان خوب، نوجوانی بود که لباس های خواهر و برادر بزرگترش که حالا برایشان کوچک شده بود را بپوشد و استفاده کند و تازه اگر دری به تخته می خورد و فرصت خرید پیش می آمد، مامان‌ها به تناسب سباز و قد و وزن و رنگ پوست و شان و منزلت خانواده می رفتند خرید، اقلام مورد نیاز نوجوان مربوطه را می خریدند و می گذاشتند جلوش که یعنی: «بپوش! مبارکت باشه». نوجوان دهه شصتی هم می گفت: «ممنون!» و می پوشید در حالی که اشک قدردانی توی چشم هایش حلقه زده بود. اصولاً پیش «خرید تنهایی با کارت بابا»، یا «خرید با همراهی دوست و رفقا» در مخپله یک نوجوان دهه شصتی نمی گنجید و در زندگی اش وجود خارجی نداشت. اگر هم خیلی به نوجوان های آن دوره لطف می شد، این بود که همراه خودشان می بردندش برای مسئولیت خطیر: من انتخاب می کنم، توپرو کن!

دهه شصتی ها نوجوانانی بودند که در کلاس‌های تنگ و تاریک مدرسه‌های دولتی و نمونه دولتی و پشت نیمکت‌های سه نفره، درس خواندند. با معلم‌هایی که اگر حس می کردند توی هپروتنی، با پرتاب گچ خواست را جمع می کردند و تکیه کلامشان در برخورد با لبخند بچه‌ها این بود: «اگه مطلب خنده‌دار به بگید ما هم بخندیم!». نوجوانان دهه شصتی معمولا در اولین برخورد با دوست و آشنای خانوادگی و فامیل، باید به این سوال جواب می دادند: «کلاس چندمی بچه؟» و قطعلا سوال بعدی این بود: «معدل چند شد امسال؟» و این‌جا بود که نگاه والدین روی صورت دهه شصتی مورد نظر قفل می شد: اگر معدلش خوب و قابل قبول بود- بین ۱۹ تا ۲۰- باعث سربلندی والدین و در غیر این صورت باعث سرافکندگی و تنگ خاندان بود و یک «خاک تو سرت»، آبروی ما رو بردی، از دختر یا پسر آقای لالانی یاد بگیر، توبه‌چی نمی شی! هم می گذاشتند تنگش تا پروسه تربیت کامل شود. بعد هم خیلی تر و تمیز، چند سال پشت کنکور می ماندند تا با قبول شدن در رشته دلخواه خانواده، آبروی خاندان را حفظ کنند. آبرو هم تنها در صورتی حفظ می شد که یا پزشک بشوی یا مهندس.

دهه

۶۰

دهه

۷۰

اما دهه هفتادی‌ها که تجربه دهه شصتی‌ها حسابی هوشیارشان کرده بود (چون هر دهه شصتی احتمالا یک خواهر یا برادر دهه هفتادی داشت) خودشان را کمی رها کردند تا به جای بخون بخون شنیدن های مکرر والدین، کمی هم از زندگی لذت ببرند. مادر و پدرها هم که تجربه دهه شصتی‌های درس خوانده و بیکار را داشتند، کمی آسان‌گیرتر شده بودند. البته نه خیلی! چون هنوز توی کت شان نمی رفت آدم می تواند دکتر و مهندس نشود ولی موفق باشد. مفهوم کلاس تقویتی، کلاس زبان، مدرسه غیرانتفاعی و حتی رشته‌های سوسولی مثل گرافیک و عکاسی، تازه برای نوجوانان دهه ۷۰ بود که شناخته شد و شکل گرفت. نکته تاریخی دیگر در زمینه درس و مشق دهه هفتادی‌ها، به وجود آمدن انواع دانشگاه‌های پیام نور و پودمانی و بدون کنکور در زمان ورود به دانشگاهشان بود که مرزهای راحتی و خوشحالی را جابه‌جا کرد و آه از نهاد دهه شصتی‌ها بلند شد.

اما نوجوانان دهه ۸۰ که تجربه دونسل را پشت سر دارند، دیگر حسابی تیز و بز شده اند و خوششان نمی آید کسی بهشان بگوید این کار را بکن، آن کار را نکن. این رشته را بخوان، آن رشته را نخوان. برای همین از همان اول با گفتن جمله: «با این حال نمی‌کنم!» حد و مرزهای حریم زندگی شان را برای بقیه مشخص می کنند. دهه هشتادی‌ها درس می خوانند، اما نه آن قدر که آرامش و راحتی شان خدشه دار شود. منتها در مقابل، به اندازه یک کارشناس ارشد آموزشی می توانند درباره معایب و کاستی های سیستم آموزشی ایران، میتینگ بدهند. دهه هشتادی‌ها همان‌ها هستند که ممکن است در پاسخ به سوال «چرا درس نمی‌خونی؟»، با خونسردی پاسخ بدهند: «چون بدون مدرک هم جذاب و موفقم.» یا «چون می‌خواهم رپر یا گیم‌ساز یا بساز بفروش بشم و هیچ کدام اینها نیاز به درس و مدرک ندارد!» یا حتی توی چشم‌هایتان زل بزنند که «تو که درس خوندی و مدرک داری، به کجا رسیدی که منو تشویق به درس خوندن می‌کنی؟»

محدودیت؟ سن و سال؟ بی‌پولی؟ الان وقتش نیست؟ باید صبر کنی؟ خوشبختانه یا متأسفانه این جملات، در زندگی بیشتر دهه هشتادی‌ها و به خصوص وقت خرید، هیچ وقت وارد نشد. یا اگر هم شد، زود خارج شد چون هشتادی‌ها به این حرف‌ها، محل نمی دهند. در عوض مفهوم «بابا! کارتو بده...» به وسیله دهه هشتادی‌ها رسماً وارد ادبیات خانواده شد و دیگر نه نظر و سلیقه پدر و مادر که موجودی کارت بانکی شان، برند و قیمت و کمیت و کیفیت سرو و شکل یک نوجوان دهه هشتادی را مشخص کرد. البته عجیب هم نیست، دهه شصتی و هفتادی‌ها چند خواهر و برادر کوچکتر و بزرگتر داشتند اما دهه هشتادی‌ها در بیشتر مواقع تک فرزند هستند و خیلی مورد توجه.

اما دهه هشتادی‌ها در این زمینه هم گوی سبقت را از گذشتگان ربودند. دوباره قیمت مهم شد. اما نه کمتر بودنش، بلکه بیشتر بودنش. برند بودن مهم بود، چون برند پوشیدن مهم بود و برند خریدن هم پول می خواست. برای همین هشتادی‌ها تقریباً دو دسته هستند؛ یا آن‌هایی که می توانند و مارک می پوشند یا آنها که نمی‌توانند اما به هر قیمتی مارک می پوشند! مهمان کردن دوست و رفقا و پول خرج کردن برای بستنی و قهوه و ساندویچ و پیتزا که برای دهه شصتی‌ها رویا به حساب می آمد، جزو برنامه‌ها و تفریحات هفتگی دهه هشتادی‌ها محسوب می شود.

اگر برای نسل های قبل، تفریح در کنار کار و درس و زندگی معنا می شد، برای هشتادی‌ها، کار و درس و زندگی گاهی وسط تفریح پیش می آمد. از مهم ترین تفریحات این نسل همانا سیر و سیاحت در فضای مجازی است. آن‌ها قابلیت این را دارند که مداوم و در هر شرایطی از کلاس درس و جمع خانوادگی و پشت فرمان خودرو تا سرویس بهداشتی و توی رختخواب، گوشی به دست در نت بچرخند و هدفون در گوش، موسیقی گوش کنند. دوستی و رفافت برای نوجوانان دهه هشتاد، هیچ حد و مرزی ندارد. یعنی اگر یک دهه شصتی دو تا رفیق فاب داشت، یک دهه هفتادی ده تا، یک دهه هشتادی هشتاد هزار فالوئر دارد که برایش غش و ضعف می روند و از صبح تا شب، قربان صدقه هم می روند. آنها بیشتر از خود «استیو جابز»، اپل را می شناسند و رویش تعصب دارند. بیشتر از «کوین سیستروم» و «مایک کرایگر» بر سوراخ سینه های اینستاگرام مسلط اند و البته یکی از سالم ترین و دلچسب ترین تفریحاتشان، سلفی انداختن با هر کس و هر چیزی است!

مکتب پوشش دهه هشتادی‌ها را می‌توان به این اسم نام‌گذاری کرد: «هرچی دلت می‌خواد پوشیسم!» بچه‌ها در این دهه به‌راحتی هرچندتا رنگ را که دوست داشته‌باشند با هم ست می‌کنند و اصلا هماهنگی در نگاهشان است نه در آن‌چه می‌پوشند! مثلا سبز چمنی را می‌توان با آبی اقیانوسی پوشید و سبک خاص خود را در پوشش ایجاد کرد. نوع پوشش هشتادی‌ها مثل بقیه زندگی‌شان تابع هیچ قانون و مقرراتی نیست و معمولا هم برای حرف و نظر کسی تره خرد نمی‌کنند. تره‌شرت‌های فان‌تزی با طرح پتمن و شخصیت‌های کارتون‌ی روسی در علاقه، یک نوع شلختگی عمدی و ترکیب لباس‌های مردمی و اسپرت از مشخصه‌های پوشش دهه هشتادی‌هاست. هشتادی‌ها خیلی به تمایز و تفاوت لباس دخترانه و پسرانه هم معتقد نیستند و اصلا ملاکشان برای لباس پوشیدن، سلیقه‌شان است نه هیچ چیز دیگر. یک عنصر جدایی‌ناپذیر تیپ و لباس بچه‌های این دهه هم، کوله‌پشتی است که از دهه هفتاد به‌تدریج مرسوم شد اما آن موقع‌ها بیشتر برای مدرسه استفاده می‌شد و حالا برای همه‌جا.

نیست. هرچند که بیشتر دهه هشتادی‌ها امکانات رفاهی زیادی در اختیارشان است اما زندگی در آپارتمان‌های امروزی نسبت به خانه‌های قدیمی آن هم با حضور مادری که کارمند نبود و پدری که بیشتر زامنش را در خانه می‌گذراند، مانند زندگی‌پرنده در قفس و طبیعت است. شاید نوجوان دهه شصتی به دلایل مختلف، به قول خودشان نسل سوخته باشند، اما نوجوانی شادتر، رهاتر، گرم‌تر و خاطره انگیزتر از نوجوانی دهه هشتادی‌ها را تجربه کردند و از این نظر، دهه هشتادی‌ها طفلکی حساب می‌شوند!

های دهه شصتی‌ها در دوره‌می‌های فامیلی و دوستانه کجا؟ دوره‌می‌هایی که یک کلاس مهارت ارتباط با دیگران بود و یکی از دلایل گوشه گیر شدن نوجوانان امروزی، نداشتن همان مهارت هاست. درست است که نوجوانان امروزی اتاق خواب اختصاصی دارند اما دهه شصتی‌ها پادشاه هست که در خانه‌های دو سه خواب، فقط بعد از از دواج خواهر یا برادر بزرگ تر شانس این را داشتند که صاحب اتاق شخصی شوند و خیلی خوب قدر این غنیمت را می‌دانستند و شادی و لذتی که آن‌ها از چیدن وسایل و استراحت در چنین اتاقی می‌چشیدند، قابل وصف

ها، گاهی‌ماه‌ها منتظر خوردن چنین غذاهایی می‌ماندند اما همان یک بار آن قدر بهشان می‌چسبید و زیر زبان شان مزه می‌کرد که تا مدت‌ها در یادشان می‌ماند. درست است که گرافیک بازی‌های کامپیوتری، هوش از سر نوجوانان امروزی می‌پراند اما دهه شصتی‌ها، خاطراتی از بازی‌های دسته جمعی و حاشیه‌هایش دارند که این روزها و بعد از گذشت سال‌ها، یادآوری اش هم برایشان شیرین و بی‌نهایت زیباست. درست است که نوجوانان امروزی با عضویت در کانال‌های شوخی و خنده در شبکه‌های مجازی لبخند می‌زنند اما این خنده کجا و قهقهه